

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۷/۰۱

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۱۲

(صفحه ۱۲۳-۱۴۹)

اصطلاحات اداری و دیوانی در سیر المتأخرین

دکتر محمدرضا نصیری* - بتول سپهر**

چکیده

نخبگان ایرانی مهاجر به دربار گورکانیان هند با توجه به صلاحیت و فراستی که داشتند، صاحب مقام و منصب شدند و سهم بسزایی در تحول سیستم اداری و دیوانی دربار دهلی داشتند. یکی از مهم‌ترین نقش‌آفرینی‌های این نخبگان تحریر کتب ارزشمند تاریخی به زبان فارسی است. غلامحسین‌خان طباطبایی از جمله احفاد ایرانیان صاحب‌منصب در دربار هند بود که کتاب سیر المتأخرین را در تاریخ گورکانیان متأخر هند نگاشته است. در این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی به بررسی اصطلاحات دیوانی و اداری سیر المتأخرین پرداخته شده است. اصطلاحات برگرفته از سازمان اداری و دیوانی ایرانیان در سیر المتأخرین نشان‌دهنده آن است که ساختار اداری و دیوانی گورکانیان هند بر پایه تشکیلات اداری، دیوانی و تفکر ایرانی بنا گردیده است.

کلیدواژه‌ها: طباطبایی، سیر المتأخرین، اصطلاحات اداری و دیوانی، ایران و هند.

Secretary@apll.ir

* استاد گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران - ایران.

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه پیام نور، تهران - ایران (نویسنده مسئول).

Batoolsepehr@yahoo.com

مقدمه

اثرات برجامانده از فرهنگ ایرانیان بر فرهنگ هندیان انکارناپذیر است (دورانت، ص ۶۵۸). تأثیر دیوان‌سالاری ایرانی از قرن چهارم هجری و پس از آن با تأسیس امپراتوری گورکانیان هند، توسط ظهیرالدین بابر (نهر، ج ۱، ص ۳۹۸)^۱ در تشکیلات سازمان اداری هندوستان قابل ملاحظه است. در این زمینه نه تنها پادشاهان اسلام، بلکه مهاراجه‌های هند در انتشار تشکیلات و سازمان‌های کشور به سبک ایرانی سهم بسزا داشته‌اند؛ به طوری که بر راجه‌ها، امراء و نواب‌ها تأثیر گذاشتند (حکمت، ص ۶۰-۶۲).

از سوی دیگر ایرانیانی از طبقات متوسط و بالای جامعه عصر صفوی به دربار گورکانیان هند مهاجرت کردند و به تألیف کتب تاریخی مهمی به زبان فارسی پرداختند. آثار بسیاری از ایشان در تاریخ هند در این قرون باقی مانده که نشان‌دهنده نقش چشمگیر آن‌ها در تکوین مؤلفه‌های دیوان‌سالاری و تشکیلات اداری دربار دهلی است. از جمله این کتب ارزشمند، کتاب سیر المتأخرین، نوشته غلامحسین پسر هدایت‌خان طباطبایی، از منابع تاریخ گورکانیان متأخر هند است و از آنجا که دارای اصطلاحات اداری و دیوانی بسیاری است، نمایانگر تأثیر دیوان‌سالاری و تشکیلات اداری ایرانیان بر هندوستان در این زمان می‌باشد. این کتاب تاریخ عمومی هندوستان است که احمد منزوی آن را به سه جلد تقسیم کرده است. جلد اول در جغرافیای هند و تاریخ هند باستان است و احوال ممالک هند برابر با آیین اکبری؛ بعد در بخش تاریخ از کورووان و پاندووان هند باستان تا مرگ اورنگ‌زیب را نوشته است. جلد دوم شرح بحران جانشینی بعد از اورنگ‌زیب را به تصویر کشیده است؛ رحلت بهادرشاه، حکومت فرخ‌سیر، ذکر جلوس محمدشاه گورکانی و شروع منازعات بین امرای رتبه اول مملکت، ورود نادرشاه افشار به شاه‌جهان‌آباد و جزئیات جنگ کرنال که از

۱. در اثر حمله بابر که تربیت‌یافته تمدن هرات است، سبک نثرنویسی دوره تیموریه ایران نیز در دهلی و آگره و بعدها در دکن متداول گردید (حکمت، ص ۱۱۳). در سلطنت بابر ۱۷ نفر از ایرانیان به هند مهاجرت کردند، از جمله ایشان خواندمیر، از نویسندگان ساکن هرات بود که جزء مقربان دربار بابر شد (خواندمیر، ص ۵). همچنین ملا شهاب‌الدین هروی از هرات، در رکاب بابر وارد دربار بابر شد (صبا، ص ۷۷۹) و آتشی قندهاری منصب وقایع‌نویسی بابر را برعهده گرفت. مهاجرت ایرانیان به هند همچنان در طول امپراتوری گورکانیان ادامه داشت. در دوره اکبرشاه مهاجرت نخبگان ایرانی و وارد شدن به دربار هند ادامه داشت. در دوره جهانگیر تقریباً تمام مقامات درجه یک امپراتوری گورکانی در اختیار ایرانیان بود و شاید این دوره را بتوان اوج اهمیت عنصر و فرهنگ ایرانی دانست. بعد از آن در دوره عالمگیر به دلیل تعصب خاصی که داشت از حجم مهاجران کاسته شد (همو، ص ۵).

دید یک مورخ هندی روایت شده است. جلد سوم شرح جنگ های هندوستان و انگلیسیان و حاصل مشاهدات خود مؤلف است.

طباطبایی در سال ۱۱۴۰ ق در دهلی به دنیا آمد. جد پدری مورخ از سادات طباطبایی مشهد و جد مادری وی از سادات موسوی شیراز بودند که به شاه جهان آباد مهاجرت نمودند. پدر مؤلف نایب استاندار بهار بود، بعد در دوره محمدشاه فوجدار پت و پانی شد و در دوران فرار شاه عالم از دهلی همراه وی بود. غلامحسین مدتی در خدمت شاه عالم به عنوان میرمنشی خدمت می کرد. بعد از آن از سوی نواب قاسم علی خان در کلکته نماینده شد. وی تحت حکومت انگلیسیان نیز خدمت کرد. در سال ۱۱۹۴ ق برای حل و فصل کاری به کلکته رفت و در این سفر سیر المتأخرین را نوشت (مصطفی حیدر زیدی، ص ۲۴۰).

سیر المتأخرین در لکهنو به سال ۱۳۱۴ ق چاپ سنگی شده و تا کنون تصحیحی از این کتاب به چاپ نرسیده است. همچنین منتخب سیر المتأخرین به تصحیح قاضی تصدیق حسین ریاض قزوینی در لاهور به چاپ رسیده است. برخی تاریخ‌نگاران نیز این کتاب را تلخیص کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها ملخص التواریخ از فرزند علی حسینی است. همین‌طور مولوی عبدالکریم این کتاب را تلخیص کرده که به نام زبدة التواریخ معروف است (همو، ص ۲۴۲).

نسخه‌های خطی این کتاب در کتابخانه‌های جهان، از جمله بادلین، بانکیپور، موزه بریتانیا، انجمن آسیایی بنگال، اندیا آفیس، فراوان است که خود دلیل ارزش این کتاب است. همچنین نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های ایران بدین ترتیب است: نسخه شماره ۱۳۹۷۱ و نسخه شماره ۳۲۰ معزی مجلس کتابخانه مجلس، نسخه شماره ۶۹۷۱ کتابخانه ملی، نسخه شماره ۲۸۰ حکمت، موجود در کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه شماره ۳۹۳ و شماره ۳۹۵ مرکز احیاء قم. از میان این نسخ، نسخه شماره ۱۳۹۷۱ کتابخانه مجلس که به خط خود مؤلف است^۱ (منزوی، ص ۶۱۹-۶۲۰) جامع‌تر و کامل‌تر است.

در تنظیم مقاله از کتاب سیر المتأخرین چاپ سنگی لکهنو استفاده شد و هر جا که مبهم بود با نسخه خطی شماره ۱۳۹۷۱ تطبیق داده شد. اصطلاحات اداری و دیوانی این کتاب به ترتیب حروف الفبا جمع‌آوری شده و با ذکر شاهد از متن کتاب و برخی متون

۱. نگارنده در حال تصحیح دوره سلطنت محمدشاه گورکانی از جلد دوم این نسخه است.

دیگر مفاهیم آن‌ها بیان شده است تا مشخص گردد سیر المتأخرین دارای اصطلاحات دیوانی و اداری برگرفته از تشکیلات و سازمان‌های ایرانی است.

احدیان: «داغ اسب شاهی ما بین امرا و منصب‌داران ریزه احدیان قرار گرفت» (ص ۲۰۰).
منصب‌داری باشد از انواع منصب‌داران هند و آن از عهد اکبرشاه معمول بوده است. جماعت احدیان تنها منصب ذات دارند و سوار و پیاده متعینه سرکار با خود ندارند و گویند که احدی از طرف پادشاه برای اجرای حکمی بر امر متسلط می‌شود و بعضی مردم که احدی به سکون حاء گویند صحیح نیست (غیاث اللغات) و ظاهراً به همین معنی در ایران نیز معمول بوده است (لغت‌نامه دهخدا).
اخراجات: «عزم استیصال جماعه بهوجپوریه بعد اخراجات و محنت بسیار میسر گشته» (ص ۵۱۵).

مالیات غیر مستمر بیش از میزان عادی یا اخراجات دیوانی؛ مالیاتی که برای مصارف دیوانی وصول می‌شود (لغت‌نامه).
اشرف دیوان: «به منصب اشرف دیوانی سرافرازی یافت» (ص ۱۸۸).
بالاترین مقام دیوان را اشرف دیوان می‌گفتند. احتمالاً به معنی ناظر دیوان بوده است. در اکبرنامه هم آمده است: «به خدمت عالی منصب اشرف دیوان منصوب شد» (ابوالفضل علامی، ص ۳۵۸).

اتالیق: «همت‌خان که محرم و همدم قطب‌الملک بود مشرفی دیوان خاص و اتالیقی پادشاه و خدمات مناسبه دیگر یافت» (ص ۳۲۲).
«شاهنواز خان^۱ که به صیانت ملک دکن معین شده بود اتالیق شاهزاده گردید» (ص ۲۷۷).

مربی؛ در مقام پدر (لغت ترکی چغتایی و عثمانی). شخص مورد اعتماد که شاه مانند پدر خود می‌داند و در تمام کارها با او مشورت می‌کند؛ کسی که به شکایات مردم رسیدگی کرده، عرض رعایا را به خدمت شاه می‌رساند و معتمد بین شاه و مردم است (لغت ترکی چغتایی و عثمانی).

اقطاع: «امرا را مناسب حال هر کدام اقطاع مرحمت کرد» (ص ۱۲۳).

۱. شاهنواز خان صفوی از احفاد شاه اسماعیل صفوی بود که اتالیق شاهزاده مرادبخش بود (طباطبایی، ص ۲۷۷).

بخشیدن ملک یا قطعه زمین از جانب سلطان یا خلیفه به کسی که از درآمد آن استفاده کند (فرهنگ فارسی).

امان‌نامه: «پادشاه از خوش‌نهادی امان‌نامه به قلم خود در کمال عطوفت نگاشته به او سپرد» (ص ۲۵۶).

زندهارنامه؛ خط امان؛ نامه‌ای که در ضمن آن زندهار و امان دهند (لغت‌نامه).
امیرالامراء: «امیرالامراء که خیلی مسلط بود به صلاح امرا دیگر معزالدین کیقباد ولد ناصرالدین بغراخان را... بر سریر فرمانروایی اجلاس فرمود» (ص ۱۱۲).
 امیرالامراء از همه مردمان بزرگ متشخص‌تر و بزرگ‌تر (ناظم الاطباء)؛ امیر بزرگ و معظم و این خطابی است معروف. (آندراج)

امینگ: «بیست و دو سردار دیگر یکه‌ها که آن‌ها را به زبان هندی امینگ گویند به آیینی که گذشت بر در سراپرده مهابت جنگ فراهم آمدند».

معمدانی یکه که با سلاح و بیراق با سردار سپاه همراه می‌شوند (طباطبایی، ص ۵۳۰).
امینی: «صوبه‌داری گجرات مع امینی و دیوانی و فوجداری کل محالات صوبه مذکوره و... به حیدرقلی خان بهادر مقرر شد» (ص ۴۵۲).

کارگزاری و گماشتگی؛ عمل و شغل عامل و گماشته از جانب دیگری (ناظم الاطباء).
اوراجه: «خواست که از روی اوراجه و توجیه منصب هنود و غیره متغلبان ضبط و کم نماید» (ص ۴۰۷).

دفتر حسابی که حساب‌های پراکنده دیوانی را در آن نویسند و آن را دفتر اوراجه نیز گویند (ناظم الاطباء) هر گونه رقم و پروانچه و تعلیقچه که متعلق به مجال دادوستدی آن باشد باید به ثبت اوراجه‌نویس برسانند، سقم و صحت محاسبه و موازنه آن به جمع دفتری هریک از عمال و جوهاتی که در سرکار ابواب جمع و دادوستد می‌شد (رفیعا، ص ۴۳۴).

ایلچی: «محمدشاه پس از چندی نامه متضمن سخنان بی فروغ نوشته ایلچی را متصرف ساخت» (ص ۴۷۹).

پیام‌گزار؛ رسول؛ فرستاده؛ به فارسی پیک و پیامبر باشد؛ چه ایل به معنی پیام است و چی افاده معنی فاعلی کند؛ یعنی پیامدار و پیغام‌گذار (آندراج)؛

فرستادهٔ مخصوص، مأموری که برای انجام دادن امور دیوانی سفر می‌کرد.
(در دورهٔ ایلخانان، صفویه و قاجاریه) (فرهنگ فارسی).

التمش:

«محمد امین خان مع هادی خان و... و جمعی دیگر فوج ایلتمش قرار گرفت».
واژهٔ ترکی، به معنی فوج پیشین است. فوجی که میان هراول و سردار باشد
(غیاث اللغات).

آل تمغا:

«احمدخان نبیرهٔ داودخان قریشی که دو پرگنهٔ آنچه‌ها و کوهه در صوبهٔ
عظیم‌آباد آل تمغا داشت» (ص ۵۲۳).

مهر سرخرنگی که پادشاهان مغول بر فرمان‌های خود می‌زدند؛ مهر با مرکب
سرخ که سلاطین مغول بر یرلیغ‌ها می‌نهادند و آن را «آل» تنها نیز می‌گفته
اند؛ فرمان زرنشان. (لغت‌نامهٔ ده‌خدا)

ایلغار:

«از حوالی لشکر مهابت جنگ ایلغار نمود» (ص ۵۶۵).

به‌سرعت بر فوج دشمن دویدن (غیاث اللغات)؛ شیخون (ناظم الاطباء).

باربک:

«سلطان حسین به‌اتفاق باربک لشکرها فراهم آورده چند بار به دهلی آمد»
(ص ۲۱).

به معنی امیر اعظم که او هر وقت که خواهد به درگاه پادشاه بار یابد؛ و این لفظ
به معنی عرض‌بیگی که عرض مردم به حضور پادشاه می‌برد نیز آمده
(لغت‌نامه).

بخشی:

«مهدی نثارخان برادر خود را که بخشی فوج و سالار لشکر بود طلب داشت»
(ص ۵۱۶).

محرر و منشی، نایب حاکم، ناظر؛ عطاکننده و اداکنندهٔ مزد (ناظم الاطباء).
کلمهٔ بخشی به معنی عالم و مجتهد و معلم و کاهن و روحانی هنوز در مغولی و
زبان منچو و قلموق و قرقیز باقی مانده است، و بخشیان در دیرها و معابد
بودائیان محترم و معزز شمرده می‌شوند، آن‌ها در نزد سلاطین مغول حرمت و
مکانتی تمام داشته‌اند؛ چنان‌که گیوک‌خان گروهی از آن‌ها را نزد خویش
داشت و مهر خاصهٔ خویش را به یکی از آنان داد و او را مأمور تفتیش و تحقیق
احوال رعایا در تمام قلمرو خویش کرد. بخشیان مسلمان به‌عنوان کاتب و

شاید عارض در دستگاه تیمور نیز حضور داشته‌اند و منصب بخشی‌گری در دربار اعقاب تیمور غالباً مخصوص ترکان بوده، و گاه در دربار گورکانیان هند نیز لشکرآرایی و امیری به آن‌ها واگذار می‌شده است، و در دستگاه بابر و اکبرشاه نیز ظاهراً عنوان بخشی‌گری مخصوص امرای سوار یا عارضان سپاه بوده است (دایرة‌المعارف فارسی). با توجه به متن سیر المتأخرین، منصب بخشی مخصوص تشکیلات و سازمان سپاه بوده است. منصب بخشی‌گری جزء مناصب مهم سازمان اداری- نظامی هندوستان در دوره گورکانیان محسوب می‌شده و مراتب مختلف داشته که میربخشی بالاترین مقام آن بوده است:

«پادشاه... خدمت میربخشی را به صمصام‌الدوله مقرر نمود» (ص ۴۳۸).
 بعد از منصب میربخشی، بخشی‌الممالک قرار داشت که ناظر کل مملکت محسوب می‌شد و به ترتیب بعد از آن بخشی اول، بخشی دوم، بخشی سوم، بخشی چهارم است که افراد با توجه به شایستگی و درجه در این مناصب گماشته می‌شدند.

برق‌انداز: «... عمرخان و پسرانش و دیگر یکه متصرفات و هزاریان برق‌انداز مثل فتح راد و بخشی» (ص ۵۳۲).

تفنگدار؛ سلاحدار؛ شمخالچی (ناظم الاطباء).
بندوق: «گلوله بندوق بر چشم راست مصطفی‌خان از دست برق‌اندازان پیش روی هیبت جنگ رسید» (ص ۵۳۱). تفنگ (فرهنگ فارسی).

«... تهنایسر نام لختی بنگاه فاروقیان بود» (ص ۲۹). منزل؛ مسکن؛ جای باش
بنگاه: (فرهنگ فارسی).

آن مسوده مربوطه را نگاشته به بیاض برد (ص ۲۲۳). کتابچه سفید نانوشته
بیاض: (ناظم الاطباء)؛ کتابچه‌ای که جهت یادداشت در بغل گذارند (فرهنگ فارسی).

«ملو نام از خویشان سلطان محمود خود را قادرشاه خطاب کرده مالوه برگرفته و در زمان شیرشاه آمده پادشاه را دید و پاسبانی آن ملک به شجاعت‌خان مقرر شد». نگاهبانی؛ نگهبانی؛ حراست (لغت‌نامه).

پایگان: «رسم این دیار آن بود که چند هزار پیاده‌پایک پیرامن دولتخانه کشک دادی... فیروزشاه را نیز پایگان از هم گذرانیدند» (ص ۱۸). بخشی از ارتش که سواره نیستند (فرهنگ فارسی).

پیاده‌پایک: رونده‌ی چابک (فرشته، ج ۴، ص ۹۸۹).

پروانگی: «آخر الامر به سعی و التماس مهدی نثارخان و عبدالعلی‌خان پروانگی مرور از رسته بازار شهر یافته بیرون شهر رفته منزل کرد» (ص ۵۵۹).

حکم، فرمان پادشاهان (لغت‌نامه)؛ در دوره قراقویونلو و آق‌قویونلو به فرمان شفاهی که به رساله‌ی کسی به دیوان رسائل و انشاء ابلاغ می‌شده است پروانچه می‌گفتند که احتمالاً تحریف شده پروانگی است. این اصطلاح در دوره خوارزمشاهیان معمول بوده؛ اما در دوره صفوی پروانچه به اسنادی گفته می‌شد که مهر می‌کردند و در دفاتر ثبت نموده مانند ارقام و فرمان‌های دیگر بر آنها طغرا می‌کشیدند (فائز مقامی، ص ۸۶). با توجه به متن سیر المتأخرین منظور از پروانگی اجازه شفاهی است.

پروانه: «پسر اسدالله‌خان و دیگران زر و پروانه‌ها برای طلب جماعه‌داران عمده بارهه و افغانان صاحب اولوس فرستادند» (ص ۴۳۳). فرمان؛ حکم (لغت‌نامه).

تحصیل‌دار: «برخی مردم شهر تاب سخت‌گیری تحصیلداران نیاورده در مقام انکار درآمدند» (ص ۱۳۱). مالیات‌بگیر، جمع‌کننده مالیات (فرهنگ فارسی).

تحویلدار: «رمضانی تحویلدار سلاح‌خانه که اصلش قصاب بود» (ص ۵۵۹). کسی که نقد یا جنسی را به وی سپرده و بعد به او حواله کنند؛ خزانه‌دار (ناظم الاطباء).

ترخان: «غلامان و خواجه‌سرایان او به خطاب خانی و ترخانی مخاطب گشته» (ص ۲۴۱). شخصی که پادشاهان قلم تکلیف از او بردارند و هر تقصیر و گناهی که کند مؤاخذه نکنند (فرهنگ جهانگیری).

توزک: «همایون... با افواج بسیار از آگره به دفع فتنه شیرشاهی متوجه شد. او نیز با پنجاه سوار و توزک و تجمل بسیار و دیگر اسباب پیکار از آن طرف در رسید» (ص ۱۵۱). ترکی است به معنی سامان و آرایش و انتظام و ترتیب لشکر و مجلس و دربار (غیاث اللغات).

- توغ:** «شاهزاده محمد اعظم که تا به حال منصب نداشت به منصب ده‌هزاری چهار هزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان و توغ و آفتاب‌گیر و ده کدهکی الماس گران‌بها و ده سر اسب سربلندی یافت» (ص ۳۰۷). علم و نشان (غیاث اللغات).
- توجیه:** «خواست که از روی اوراچه و توجیه منصب هنود و غیره متغلبان ضبط و کم نماید» (ص ۴۰۷). سازمان پرداخت اسناد مواجب (رفیعا، ص ۷۶۰).
- توقیع:** «شاه جان محمد درویش مشهور به کوکی تقریب وافر در حضور محمدشاه به هم رسانید، قلمدان پادشاه صاحب دستخط شد، اندورن محل بر عرائض مردم حاجتمند توقیع می‌کرد» (ص ۴۵۸). نشان کردن پادشاه بر نامه و منشور (غیاث اللغات).
- تنخواه:** «والد فقیر التماس نمود که زری که به تمام تنخواه سپاه وفا کند مخفی نخواهد بود».
- پول نقد و زر و مال و دولت؛ منفعت از اراضی و مقرری از آن‌ها. برات به خزانه برای ادای وظیفه و مواجب و جیره و جز آن (ناظم الاطباء). برات به خزانه برای تأدیة حقوق و مقرری‌ها (فرهنگ فارسی). دستمزد نقدی (عبدی‌بیگ شیرازی، ص ۱۵۲).
- تیول:** «سرکار حصار که به مهین‌پور سلطنت در این سلسله همیشه به‌طور استمرار تنخواه می‌شد در تیول او مقرر فرمود» (ص ۲۶۲). بخشش مادام‌العمر یا موقت زمین و درآمدی ناحیه (رفیعا، ص ۱۵۸).
- جاگیر:** «همگنان به قدر حال مواجب و جاگیر یافتند» (ص ۱۱۵).
- پاره‌ای از زمین که سلاطین و امرا و منصب‌داران و مانند آن دهند تا محصول آن را از کشت و کار هرچه پیدا شود متصرف گردند و به اصطلاح ارباب دفاتر سلاطین هندوستان تیول و قدری از ملک که عوض ماهانه تنخواه نمایند؛ اقطاع. (آندراج)
- جرانگار/ جوانغار:** «معرکه‌خان صفوی را با سید راجی و چندی دیگر از سرداران و گروهی انبوه در جرانغار مقرر نمود» (ص ۳۱۱). سمت چپ لشکر، میسره (لغت ترکی چغتای و عثمانی).

- جزائر:** «فوج‌های مهابت جنگ به فاصله‌ی تیر یک جزائر جا به جا ایستادند» (ص ۵۳۰).
نام سلاح جنگ و آن بندوقی کلان باشد (آندراج).
- خراج:** «در عین دهلی که تختگاه بود تمرّد و عصیان شایع گردید، آمدن زر خراج از اطراف ممالک منقطع گشت» (ص ۱۲۵).
آنچه را که پادشاه و حاکم از رعایا گیرند. گفته‌اند که خراج آن چیزی است که در حاصل مزروعات گیرند (ناظم‌الاطباء).
- جوقی:** «سید قلی اوزبک را با جوقی به فراولی گماشت» (ص ۳۱۲). گروهی از سوار و پیاده، فوج (فرهنگ فارسی).
- چرخچی‌گری:** «نظر علی‌خان را به چرخچی‌گری متعین بود پیش فرستاد» (ص ۲۷۹).
در عصر سلطنت صفویه لشکر پیشرو را می‌گفتند، شاید به همان مناسبت که آن قسم لشکر در قدیم کماندار بوده (فرهنگ نظام).
- چوبداران:** «میرحیدرخان از دور نمایان شد. کاغذ التماس را بلند ساخت چپله‌ها و چوبداران مانع پیش آمدن شدند» (ص ۴۳۴).
خدامان سلاطین و وزرا که چوب‌های سیمین و زرین در دست دارند؛ نوکرهای مخصوص سلاطین و امرا که چوب نقره و طلا در دست دارند (فرهنگ نظام)؛
گزربردار (ناظم‌الاطباء).
- چوکی:** «پادشاه نوکران خود را هفت بخش نموده چوکی هر دره مقرر ساخت و هفت چوکی نام یافت برای هر چوکی علی‌حده چوکی‌نویس متعین گردید که در هر نوبت هریکی ملاحظه‌ی مردم نموده مجال غلبه بودن ندهد» (ص ۲۰۰). محافظ و پاسبان (ناظم‌الاطباء).
- چهار سرخ:** «چهار سرخ افزون رب سانسو سیمین نقد است» (ص ۵۶). واحد سنجش پول.
- چهره:** «توپ‌های پر از گلوله‌ی تفنگ را به اصطلاح هند چهره گویند» (ص ۴۲۹). توپ (متن).
- چپله:** «هزار غلام رز خرید و غیر زر خرید که از دارالحرب آمده در بندگی پادشاه قیام داشتند آن‌ها را آزاد کرد به خطاب چپله‌روشناس گردانید». غلام و بنده و برده (آندراج).

حاجب: «میر عبدالطیف حاجب اورنگ‌زیب که برای آوردن میرجمله رفته بود» (ص ۲۸۴). دربان پادشاه و امیر؛ پرده‌دار (لغت‌نامه).

حکم: «هر روز ضابطه و حکمی جدید اصدار می‌فرمود احکام آن بدانجام چون بیگانه از آیین عدالت و انصاف بود موجب تنفر عام و خاص گشته امضاء نمی‌یافت» (ص ۱۲۴).

امر، توقیع، دستور (لغت‌نامه). به معنای مضمون فرمان‌های پادشاه استعمال می‌شده است، از دوره جلالیریان به صورت یک اصطلاح دیوانی به کار رفته است که به اوامر و فرمان‌های مکتوب پادشاه هم اطلاق شده است. در دوره تیموریان، احکام برای امور مربوط به مشاهیر ایام و عرفا و بزرگان صوفیه صادر می‌شده است؛ ولی رفته‌رفته حکم، نوعی خاص از فرمان‌ها گردید که در درجه کمتر اهمیت بود، مثل حکم احضار درباریان و امراء که به وسیله یساولان فرستاده می‌شد (فائز مقامی، ص ۶۶-۶۷).

طول یسال: «طول یسال که جای ایستادن نوکر است شش فرسنگ بود و به تحقیق تجربه کاران هر فرسخ دوازده هزار سوار احاطه می‌کند، با این حساب عدد سوار ملازم که نوکر سرکارش بوده اند هفتاد و دو هزار سوار می‌شود و عرض محل ایستادن نوکر است» (ص ۱۳۱).

یسال: جناح لشکر (ناظم الاطباء). «دیانت‌خان خوافی دیوان خالصه و راجه بخت مل دیوان تن شد» (ص ۳۲۲).
خالصه: زمینی که متعلق به دولت باشد (فرهنگ فارسی).

خزانه حضور: «دو کرور روپیه نقد سواى اجناس داخل خزانه حضور شد» (ص ۴۲۶). خزانه پادشاهی (متن).

خزانه عامره: «تاراجیان آتش به خیمه امیرالامرا زدند و... خزانه عامره او را که از کرور در حساب گذشته بود به یغما بردند» (ص ۴۳۸).

خزانه دولتی؛ خزانه معمور (ناظم الاطباء) که مالیات ممالک به آن واریز می‌شده است. در دستورالملوک آمده است که حقوق شیخ الاسلام از خزانه عامره پرداخت می‌شد (رفیعا، ۶۹).

خط: «مهابت جنگ بعد ورود به مرشدآباد خط به احترام‌الدوله بهادر جنگ... فرستاد» (ص ۵۱۵). حکم؛ فرمان؛ نوشته (فرهنگ فارسی عمید).

دارالانشاء: «محمد جعفر منشی که بعضی خدمات از سابق به او مفوض بود به خطاب تقرب خانی و خدمت خان سامانی و دارالانشاء امتیاز افزود» (ص ۳۹۴). دبیرخانه، جای منشیان و نویسندگان (لغت‌نامه)؛ در اینجا منظور دیوان انشاء است.

داروغه: «در عرض یک سال به منصب هزاری و خطاب خانی و داروغگی دولتخانه خاص سرافراز شد» (ص ۲۷۲).

داروغه که در زبان مغولی به معنی «رئیس» است، یک اصطلاح عمومی اداری است (لغت‌نامه)؛ در ادارات بزرگ دولتی منشیان تراز اول که بر منشیان سمت سرپرستی و نظارت داشتند داروغه خوانده می‌شدند (مینورسکی، ص ۱۳۶).

داروغه برق‌اندازان خاص، داروغه خاص، داروغه خواصان، داروغه خوشبویی‌خانه، داروغه فرانش‌خانه، داروغه گرزداران، داروغه نهر، داروغگی دولتخانه خاص، داروغه پالکی‌خانه، داروغه سوانج، داروغه وقایع کل (ص ۴۵۸).

داروغگی داک: «قاضی عبیدالله تورانی^۱ که قضای جهانگیرنگر و هاله داشت... مخاطب به خان‌خانان میرجمله و به منصب هفت هزاری و هفت هزار سوار سرافراز نموده همدم و محرم راز خود ساخته و اختیار دستخط خود به دست او گذاشت؛ اما به ظاهر داروغگی خاص و داک داشت» (ص ۳۹۴).

«داروغه‌های داک هرکاره خطوط را گرفته روانه می‌نمودند» (ص ۶۰۰).

داک: به هندی قاصدانی را گویند که به فاصله یک میل و دو میل باشند و خطوط مردم را دست‌به‌دست برسانند.

دائق: «هر دائق شش سرخ از مهرهای متعارف دهلی» (ص ۵۶). واحد سنجش.

دستخط: «در آنجا که خلوت محض بود کاغذ را دیده و فهمیده و به دستخط خود رسانید» (ص ۶۰۰).

۱. چنین برمی‌آید که داروغگی خاص و داک منصبی والا بوده، چنان‌که قاضی یک شهر صاحب دستخط و منصب نظامی شده در صورتی که ظاهراً داروغه خاص و داک بوده است.

نوشته سلاطین و اعیان بزرگ (فرهنگ نظام)؛ فرمان یا حکمی به خط خود (لغت‌نامه)؛ طغرا و امضا (ناظم الاطباء).

داغ اسب: «به مقتضای عدل و انصاف سویت پدید آمد و در داغ اسب و قسمت جاگیر هم کذلک و نام تمرد بغی از مملکت برافتاده بود» (ص ۱۲۳).
«به اصطلاح هند مثل سپاه نوملازم و اسب‌ها به داغ که علامت نوکری است می‌رسید» (ص ۵۳۵).

داغ به معنی نشان است (برهان قاطع). با توجه به متن سیر المتأخرین داغ اسب نوعی نشان نوکری بوده که بر اسب‌های سپاهیان می‌زدند؛ قانونی بوده است که در زمان سلطان علاءالدین خلجی مقرر شده بود؛ اما رواج نیافته بود. بعد در زمان اکبرشاه داغ اسب مقرر گشت تا نوکر پادشاهی پیش چند کس نوکر نتواند شد و مجال خیانت در نوکری نماند و منصب‌داران و احدیان را نیز یارای غدر نباشد (طباطبایی، ص ۲۰۰).

دام: «والاحق به انعام بیست و سه کرور دام که مجموع طلب موافق و... مراجع شد» (ص ۲۸۸).

در مناصب امراء و سلاطین هند و خراج ملک، دام عبارت از چهلم حصه رویه و هم به معنی بیست و پنجم حصه از فلوس و در اوزان ادویه دام پخته هژده ماشه و نزد بعضی بیست و یک ماشه باشد و دام خام دوازده ماشه باشد (غیاث اللغات).

دستک: «مصطفی خان دستک و پروانه مصحوب یکی از همراهیان فرستاد» (ص ۴۹۰).
دفترچه‌ای که حساب‌های خرده‌ریز تمغاشده را در آن نویسند. دفترچه‌ای که حساب‌های سردستی را در آن بنویسند (لغت‌نامه).

دستور: «سند فوجداری پورینه مع جمیع ضمائم و مضافات به دستور معین الدوله سیف‌خان بهادر سیف جنگ برای مهمام الدوله سعید احمدخان» (ص ۵۷۵).
اجازه، پروانه، فرمان و امر (فرهنگ فارسی).

دفاتر جمع طوماری: «پرگنه‌های بسیار مضاف همین سرکار جمع این صوبه آنچه در عهد اکبر قرار یافته و الحال هم در دفاتر جمع طوماری همان را می‌نگارند» (ص ۱۹).
با توجه به متن سیر المتأخرین، اصطلاح دفاتر جمع طوماری، همان دفاتر

حساب مناطق مختلف بوده است که به‌صورت فهرست‌وار نوشته می‌شده‌اند. دفتر فاضلات: «آنچه خرد خان به لشکریان داده بود یک‌ساله در مواجب ایشان وضع نموده باقی را در دفتر فاضلات به نام آن جماعه نوشتند و در سنوات مستقبله به‌تدریج در علوفه آن‌ها حساب کردند» (ص ۱۲۳).

دورباش: «ملک غیاث‌الدین بلبن که بنده و داماد سلطان شمس‌الدین بود منصب وزارت داده به خطاب الفخانی و عطای چتر دورباش سرافراز گردانید» (ص ۱۱). عقب بایست؛ با خبر باش؛ فراشانی که نیزه‌به‌دست جلوی پادشاه و یا زنان حرم حرکت می‌کردند و دورباش می‌گفتند تا مردم از معبر او دور باشند؛ نیزه‌ای که سنانش دوشاخه بود و آن را مرصع کرده پیشاپیش پادشاهان کشند تا مردم بدانند پادشاه می‌آید خود را به کناری کشند (ناظم‌الاطباء).
دولت‌خانه: «بدین نمط و آیین سلطان داخل دولت‌خانه گشت و دو رکعت نماز شکر ادا نمود بر تخت سلاطین سابق جلوس نمود» (ص ۱۱۵). خانه دولت؛ بارگاه؛ کوشک؛ کاخ سلطنتی.

دیوان بیوتات: «غیاث بیگ... در فتح‌پور سیکری ملازمت اکبرشاه نمود به‌مقتضای استعداد نویسندگی و خوشنودگی و شاعری در اندک فرصتی دیوان بیوتات گردید» (ص ۲۴۰). احتمالاً این شغل مانند شغل وزیر بیوتات در دوره صفوی بوده که با یک نویسنده روزنامه‌جات اخراجاتی را که در تمام کارخانجات واقع می‌شده با مشرفان بیوتات به ناظر بیوتات برای تصحیح و خاطر جمعی می‌رسانده» (رفیعا، ص ۴۸۴).

خانه‌ها و عمارات دولتی؛ عمارات دولتی و ادارات دولت (ناظم‌الاطباء).
دیوان خالصه: «در این ولا بعد فوت مستر الیت دیوان خالصه است» (ص ۸۰۸). اداره رسیدگی به املاک دولتی (آندراج)؛ با توجه به متن دیوان خالصه مشیر دولت و وزیر سلطنت تعبیر می‌گردد.

دیوان‌خانه: «کالی‌خان روز و شب در دیوان‌خانه ما بوده رفت‌وآمد می‌نمود» (ص ۵۶۲). اداره حاکمی؛ محل نشستن امراء و ارباب دفاتر (آندراج)؛ دارالحکومه؛ عدالتخانه (ناظم‌الاطباء).

دیوان اعلی: «علامه افضل خان که دیوان اعلی وزیرالممالک بود بیمار شد» (ص ۲۶۸).

وزیر دیوان اعلی که اعظم جمیع خدمات و مناصب و عمده‌ترین ارکان دولت و قاطبه امراء درگاه و ولایات محروسه و ضبط مالیات و دادوستد کل مداخل و مخارج دیوانی با اطلاع و استصواب و رقم عالی‌جاه باید صورت‌پذیر گردد؛ تعیین وزراء، مستوفیان جزء، کلانتران، محرران، ضابطان و متصدیان و... عمال دیوانی هر ولایت و قرار اجارت و به‌هم رسانیدن توفیر در مالیات و... ارسال محصلان به اطراف جهت قرارداد جمع محال و محاسبات محصلان و ضابطان و سایر مؤدیان مالیات دیوان بعد از رقم مشارالیه اعتبار است (رفیعا، ۷۵-۷۶).

دیوان کل: «در تغییر دیوانی او دیوانی کل به افضل خان شیرازی که در ایام شاهزادگی دیوان بود مفوض شد» (ص ۲۵۶). رئیس کل دیوان.

راجگی: «او را به راجگی برنشانند» (ص ۳۸). لقب کسی که در قسمتی از هند حکومت داشته است (ناظم الاطباء).

رقعه: «برهان‌الملک از ضابطه ایران واقف بود. رقعه متضمن این نکته به نادرشاه نوشته ابلاغ داشت» (ص ۴۸۳). نامه کوچک؛ نوشته کوتاه (فرهنگ فارسی عمید).

رقم: «رقم نادرشاهی به نام اعتمادالدوله متضمن طلب او مصحوب سقچی شرف صدور یافت» (ص ۴۸۴).

«صاحبقران امیر تیمور گورکان چون کردار شایسته نداشت رقم عزل بر او کشیده آمد» (ص ۲۱).

رقم، اصطلاحی کلی بوده و به معنی کلی فرمان و حکم و دستور و به دو صورت کتبی و شفاهی اطلاق می‌شده است. از دوره صفوی این واژه به صورت اصطلاحی دیوانی و به معنی فرمان و حکم به کار رفته است (قائم‌مقامی، ص ۷۴).

سالیانه: «پیرزالی‌های برهان‌پور که مولد و موطنش بود هریکی موجب و سالیانه به قدر معاش خود می‌یافت» (ص ۴۸۴).

آنچه در سال برای کسی از موجب یا مزد مقرر شده است.

سانسو: «چهار کسیره را سانسو و یک و نیم سانسو را تنکه و صد سانسو را یک هزار دام شود» (ص ۵۶). واحد سنجش.

سپهسالار: «پاگاه باجی راو سپهسالار و صاحب خروج دکن بود» (ص ۴۷۳). فرمانده لشکر. **سرکار:** «رسیدن مصطفی خان در پرگنه‌های سرکار شاه آباد و جنگیدن با احترام‌الدوله» (ص ۵۴۳).

به اصطلاح اهالی دفتر هندوستان معموره‌ای که دارای چندین ناحیه و پرگنه باشد (ناظم الاطباء).

سند: «اگر سندی از حضور شاهی برای این صوبه حاصل کرده باشید بنماید تا ما راه خود گرفته بدون مجادله و منازعه صوبه را تسلیم شما نماییم» (ص ۵۳۷). برگه، بنچاق، قباله، قواله، قولنامه، مدرک (لغت‌نامه).

سیورغال: «هفت لک تنکه به والده سلطان به طریق سیورغال مقرر گشت» (ص ۱۴۵). «از آن میان یک کروور و بیست لک و پنج هزار و هفتصد و صد و سه و نیم دام سیورغال بومی».

انعام (غیث اللغات؛ آندراج). تیول و زمینی که پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقاق بخشد (ناظم الاطباء).

سیورغال معافیتی بود دائم و موروثی و با آن ناحیه مشمول معافی در قلمرو حکومت نوعی خودمختاری حاصل می‌کرد (مینورسکی، ص ۴۴).

شقه: «پادشاه شقهٔ خاص متضمن نهایت تأکید در کمک مهابت جنگ... به عجلت هر چه تمام‌تر نوشته ابلاغ داشت» (ص ۵۱۷).

پاره و قطعه از کاغذ و پارچه و جز آن (آندراج)؛ با توجه به متن شقه به معنای فرمان کتبی پادشاه می‌باشد.

شیخ‌الاسلام: «ملا عبدالله سلطان پوری که در عهد اسلام شاه افغان خطاب شیخ‌الاسلامی داشت در عهد اکبرشاه خطاب مخدوم‌الملک مخاطب شده بود» (ص ۱۸۵)؛ شغل او در دورهٔ صفویان ضبط مال ایتام و غایب بوده است و هر ساله دویست تومان تبریزی وظیفهٔ او از خزانهٔ عامره پرداخت می‌شده است (رفیعا، ص ۶۹).

لقبی که از طرف دولت به عالمی دینی داده می‌شد (فرهنگ فارسی عمید).

صاحب‌رصد: «محمدخان بنگش صوبه‌دار مالوه شد... به تغییری بنگش به راجه جی سنکه سوائی صاحب‌رصد شد» (ص ۴۶۳). مسئول جمع‌آوری عوارض راه‌داری.

صدرالصدور: «لطف‌الله‌خان صادق صاحب رساله سلطانی و صدرالصدور میر جمله ترخان و ناظر» (ص ۴۵۸).

پیشوای پیشوایان (دینی) سرور سروران؛ عنوان بزرگ‌ترین پیشوای دینی عهد صفویه (لغت‌نامه). صدرالصدور بالاترین مقام قضایی هند بود و مسئولیت اداره اوقاف را بر عهده داشت و در اجرای احکام شرع بالاترین مقام به‌شمار می‌رفت، می‌توانست بدعت‌گزاران را تحت تعقیب قرار دهد حتی اعدام کند (جعفری، ج ۳، ص ۱۷۴).

صدر کل: «شیخ عبدالنبی صدر کل زیاده‌تر از دیگران سخنان ناصواب می‌گفت» (ص ۱۸۵). عزل و نصب مباشرین موقوفات اگر تفویضی بود به صدر خاصه و عامه متعلق است (رفیعا، ص ۶۶).

صوبه‌دار: «عبدالرسول‌خان به منصب پدر که پنج هزار یا چهار هزار داشت به رساله و صوبه‌داری مذکور سرافرازی یافته حاکم بالاستقلال صوبه مذکور شد» (ص ۵۲۶). فرمانداری. حکومت و فرمانفرمایی صوبه (لغت‌نامه).
طرح دست چپ: «هوشدارخان با جمعی از فدویان طرح دست راست مقرر گشت» (ص ۳۱۲). قسمتی از لشکر (متن).

طغرا: «سال جلوس و نام بلده دارالضرب و پیشانی مناشیر به طغرای ابوالمظفر محی‌الدین محمد اورنگ‌زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازی مزین گشت» (ص ۳۲۴). به علامت و نشان مخصوص پادشاهان که بر نوشته‌های سلطانی و دیوانی به منظور تأیید و تأکید مندرجات آن‌ها اضافه می‌کرده‌اند اطلاق می‌شده است. در این حالت یعنی هنگامی که در معنی علامت و نشان بود، مضمون آن شامل نام و القاب پادشاه و سلطان بوده است که آن را به طرزی مخصوص و با خطوط منحنی می‌کشیده‌اند. این اصطلاح از زمان سلجوقیان در دیوان رسائل و انشاء ایران متداول شده است (قائم‌مقامی، ص ۱۷۸-۱۸۱).

عرضداشت: «عرضداشتی از جانب آن عفت‌پناه نیز بر ساخته گذرانیدند» (ص ۳۱). در هندوستان پادشاه‌زادگان و امرا به جناب عالی، و خردان به خدمت بزرگان نویسند، به معنی «عرض داشتن» است (آندراج).

عریضه: «حسین‌خان چون چاره غیر از توسل به اذیال دولت مهابت جنگ ندید و عریضه مشتمل بر اطاعت و انقیاد نوشته ابلاغ داشت» (ص ۵۷۵).

خطابی که شاهزادگان و امرا به پادشاه نویسند (ناظم‌الاطباء).

علوفه: «سال اول موجب سپاه به وصول رسید. سال دوم چون زر خزانه در علوفه لشکر وفا نکرد» (ص ۱۲۵).

آذوقه کارمندان و سربازان (بردسیری، ص ۵۵۰).

عمله سلطانی: «عمله سلطانی برای خبرگیری و انتظام آنجا از حضور مأمور و به کار خود مشغول در کمال اقتدار و نفاذ امر می‌ماندند» (ص ۱۵). کارکنان، کارگران (فرهنگ فارسی عمید).

عهدنامه: «عهدنامه حسب‌الالتماس عادل‌خان مزین به نقش پنجه پادشاه مصحوب محمدحسین سلدوز ارسال یافت» (ص ۲۶۵).

ورقه‌ای که در آن شرایط پیمان را نویسند و امضا و مهر کنند. پیمان‌نامه (فرهنگ فارسی).

فرد: «مصطفی‌خان وکیل خود را با فرد حساب مشاهره خود مع همراهیان خاطر خواه بدون دادن تصحیح و موجودات فرستاده درخواست مبلغ مذکور نمود» (ص ۵۳۳).

یک صفحه گزارش مالیاتی از یک واحد معین مالیاتی (بردسیری، ص ۱۷۴).

فرمان: «هر روز فرمان متضمن تدبیر و تربیت عساکر و... فرستاده می‌شد... او بر هر دو دست فرمان را برگرفته بر سر می‌نهاد» (ص ۱۴۰).

امر، امریه، توقیع، حکم، دستور، رقم، سفارش، طغرا، فرمایش، منشور (لغت نامه ده‌خدا)؛ به کلیه اقسام دیوانیات که حاکی از اوامر و دستورات و مصوبات پادشاهان بوده و به مهر و طغرای آنها می‌رسیده اطلاق می‌شده است (قائم‌مقامی، ص ۴۴).

قاضی القضا: «محمدرضا نام را قاضی القضا و... شد» (ص ۳۲۲).

کسی که از جانب خلیفه یا سلطان تعیین می‌شد و حق داشت به دعوی مردم رسیدگی کند و برای شهرهای دیگر قاضی تعیین کند (فرهنگ فارسی عمید)؛

کسی بود که به امور قاضیان و عزل و نصب آن‌ها رسیدگی می‌کرد و قاضی به داوری گفته می‌شد که در همه مسائل قضایی اعم از جنایی و مدنی طبق احکام شریعت رأی می‌داد.

قراول: «سید قلی اوزبک را با جوقی به قراولی گماشت» (ص ۳۱۲).

سربازی که در جایی برای کشیک و نگهبانی گماشته شود؛ نگهبان؛ دیده‌بان (لغت‌نامه).

قوش بیگی: «میر جواد قوش بیگی و... حاضر آمده» (ص ۶۱۰). محافظت قوش‌های شکاری (فرهنگ فارسی)

قوریگی: «میر حسین خان کوله بوعلی خان قوریگی» (ص ۴۵۸). رئیس قورخانه. (ناظم الاطباء)؛ داروغه سلاح‌خانه (آندراج).

قورچی باشی: «امیرالامرا با قورچی باشی در قلب لشکر ایستاد» (ص ۲۷۹).

رئیس سلاح‌داران و داروغه اسلحه‌خانه (فرهنگ نظام).

قورخانه: «اسباب سلطنت مثل خزائن و سلاح‌خانه و قورخانه و فیلخانه و دیگر کارخانجات در تصرف او بود» (ص ۱۳۵).

زرادخانه؛ اسلحه‌خانه و جای ساختن اسلحه (فرهنگ نظام).

قوللر آغاسی: «سیاوس قوللر آغاسی را به صوبه قندهار متعین نمود» (ص ۲۶۷).

در دوره صفوی رئیس و سرپرست غلامان سلطنتی (فرهنگ فارسی عمید)؛ رئیس غلامان (فرهنگ فارسی).

کسیره: «چهار بخش دام را کسیره گویند» (ص ۵۶). واحد اندازه‌گیری و سنجش.

کوتوال: «کوتوال شهر با جمعیت خود رسید و آشوب را فرونشاند» (ص ۳۲۶).

گویا این کلمه را لشکریان سبکتکین و محمود به ایران آوردند. بعضی این لغت را ترکی دانسته‌اند، چه در ترکی جغتایی کوتوال (کوتاول) به معنی پاسبان و نگاهبان و محافظ قلعه آمده؛ ولی این کلمه از هندی به ترکی رفته است (برهان قاطع).

ماهی: «چون مهابت جنگ بر ممالک شرقیه تسلط یافت و... منصب هزاری و مراتب و

ماهی مفتخر گردید» (ص ۳۰۳).

آنچه ماه در ماه در وجه موجب و مقررری به کسی دهند همچو سالیانه که سال

در سال می‌دهند. (برهان قاطع؛ آندراج). مشاهره، شهریه. آنچه ماه به ماه از مقرری و مواجب به کسی دهند (ناظم الاطباء).

متصدی: «راجه رتن چند و دیگر امرای حضور و متصدیان سلطنت و اعیان مملکت جوق جوق به استقبال امیرالامرا شتافته» (ص ۴۱۵)

کسی که عهده‌دار کار و شغلی است؛ مسئول (فرهنگ فارسی عمید).

محالات خالصه: «اجاره‌ی محالات خالصه به تجویز رتن چند رواج یافته» (ص ۴۰۷).

ویژگی ملکی که متعلق به دولت یا خاندان سلطنتی باشد (فرهنگ فارسی عمید).

مشاهره: «مصطفی‌خان وکیل خود را با فرد حساب مشاهره خود مع همراهیان خاطرخواه بدون دادن تصحیح و موجودات فرستاده درخواست مبلغ مذکور نمود» (ص ۵۳۳).

ماهیان و ماهانه و مواجب و انعامی که ماه به ماه به کسی می‌دهند (ناظم الاطباء).

مشرفی دیوان خاص: «همت‌خان که محرم و همدم قطب‌الملک بود مشرفی دیوان خاص و اتالیقی پادشاه و خدمت مناسبه دیگر یافت» (ص ۳۲۲). ناظر دیوان خاص.

مصحف‌داری: «امیرخسرو دهلوی به خدمت مصحف‌داری سلطان قیام داشتی و هر روز قرآن تازه آورده انعام یافتی» (ص ۱۱۵).

شغل نگهداری قرآن در دربار (طباطبایی، ص ۱۱۵).

منقلا: «فوج منقلا به اقبال پادشاهی مستظهر گشته رایات اکبری از سوی سی گروه کوچ فرموده هنوز به لشکر منقلا نپیوسته بود» (ص ۱۶۷).

مغولی، پیشرو لشکر و پیش‌قراول (ناظم الاطباء)، پیشرو فوج (ابوالفضل علامی، ص ۳۰۲).

مورچال: «بچه‌های صغیر را سر از تن جدا کرده در مورچال‌های پادشاهی انداخت» (ص ۱۵۵).

گودالی که در محاصره قلعه در اطراف آن کنند. مورچل. محافظ در قلعه (ناظم الاطباء). گودالی را گویند که به جهت گرفتن قلعه در اطراف آن کنند (برهان قاطع).

مهر اشرف: «پادشاه در سن سی و هفت سالگی... به اورنگ سلطنت جلوس فرمود...»

محمد شریف... را به خطاب امیرالامرای و به منصب وکالت سرافراز فرموده مهر اشرف به جواهر قیمتی آراسته به دست خود پیرایه گردنش ساخت» (ص ۳۷۹).

مهر انگشتری خاص شاه بوده است که در دوره صفویان مهر شرف نام داشت که ابتدای سطر عنوان ضمن ارقام و احکام را در برابر مهر همایون به مهر کوچک اشرف نفاذ می نمودند (رفیعا، ص ۵۴۲).

مهر اوزک: «مهر اوزک که نزد ممتاز محل صبیبه او و زوجه پادشاه و والده شاهزادگان می بود» (ص ۲۵۵). مهر مخصوص (ناظم الاطباء).

مهردار خاص: «سی خانم^۱ رخت هستی بر بست او... همشیره طالبای آملی... خدمت از وقت ممتاز محل داشت مهردار خاص بود» (ص ۲۷۵).

کسی که مهر انگشتری خاص نزد او بود و معتمد شاهان بود. در دوره صفویان ثبت مهر همایون در نزد شاه در وظیفه او بود و همه تیول، احکام، پروانجات وزارت و... را بعد از ثبت دفاتر و طغرای واقعه نویس اگر از سرکار دیوان گذشته به او می رسید در اواخر سطر عنوان ضمن هریک را به مهر مزبور مهر می نمود (رفیعا، ص ۳۱۱).

میر آتش: «میر آتش اول حیدرخان و بعد از او وحید قلی خان» (ص ۴۵۸).
توپچی باشی و داروغه توپخانه (ناظم الاطباء).

میر توزک: «میر توزک اول امین الدوله و دومی داورخان» (ص ۴۵۸). رئیس تشریفات و سالار سپاه (ناظم الاطباء).

میر شمشیر: «دیا بهادر برادرزاده چهپیله رام که میرشمشیر چهپیله رام بود» (ص ۴۲۴). سردار.

میر مشرف: «میر مشرف او را کشته و خود زخم برداشته جان به سلامت به در برد» (ص ۴۳۴). رئیس ناظر خرج (لغت نامه).

میر اشرف: «روهیله و میرمشرف و برادر او میراشرف به طرف ذوالفقارخان تاخت» (ص ۳۹۲).

رئیس دیوان اشرف بود که وظیفه رسیدگی به معاملات مال و نظارت بر

۱. زنی ایرانی از معتمدان و ندمای خاص نورجهان بیگم، همسر جهانگیر گورکانی، بود (طباطبایی، ص ۲۷۵).

گردآوری مالیات‌ها و هزینه آن‌ها را برعهده داشت. رئیس بازرسی کل مملکت بود (فروزانی، ص ۳۵۱).

میرآخور: «چون رای در دام محبت میرآخور سرکار گرفتار بود» (ص ۸۸).
آخور سالار؛ رئیس اصطبل و مهتران؛ امیرآخور (لغت‌نامه).

میربخشی: «خدمت میربخشی به صمصام‌الدوله مقرر نمود» (ص ۴۳۸). رئیس ادای حقوق اجزای یک اداره (ناظم الاطباء).

میرسامان: «عنایت‌خان که پیش‌تر خان سامان والد فقیر و در آن زمان ملازم هیبت جنگ بود و میرسامانی خانه‌اش داشت نیز حاضر بود».

اصطلاح دیوانی؛ رئیس دیوان (ناظم الاطباء). همان است که در هندوستان خان سامان گویند (آندراج).

با توجه به متن سیر المتأخرین به نظر می‌رسد، میرسامان مسئولیت رسیدگی به امور حرم و منزل سلطان یا نوابان هند را داشته و خان سامان مسئول رسیدگی به سپاهیان بوده است.

میرشکار: «قوش‌چیان، بازداران، قراولان و میرشکار را هم مرتبه تقریبی به قدر لیاقت بود» (ص ۱۱۱).

کسی که مأمور و متصدی آماده ساختن وسایل شکار است؛ سرپرست و نگهبان شکارگاه؛ بزرگ شکارچیان (فرهنگ فارسی عمید).

میرصد: «میرصدها و زمین‌داران آن نواحی تبعیت او نمودند» (ص ۱۲۹). یوزباشی و رئیس و سالار صدنفر (ناظم الاطباء).

مناشیر: «تمام زندانیان را که در دهلی و قلعت‌جات دور و نزدیک ممالک محروسه او محبوس بودند حکم خلاصی داده مناشیر مطاعه به نام حکام اطراف در این خصوص فرستاد» (ص ۱۲۰).

جمع منشور؛ فرمان پادشاهی و بعضی گویند به معنی فرمان پادشاهی در لطف و عنایت باشد (آندراج). حکم و به فرمان‌های سرکشاده پادشاهان، یعنی به فرمان‌هایی که محرمانه و رمز نبوده‌اند اطلاق شده است (قائم‌مقامی، ص ۴۸).

ناظر: «خواجه معقول‌خان ناظر و گل محمد با سپاهی کارآمد» (ص ۳۲۶).

- ناظم:** کسی که برای نظارت و رسیدگی به کاری معین شود (فرهنگ فارسی عمید). «اسلام‌خان ناظم چهار صوبه دکن که هفت هزاری هفت هزار سوار و دو اسبه و سه اسبه بود» (ص ۲۷۶). حاکم؛ فرمانروا. (ناظم الاطباء).
- نائب:** «سلطان آن نواحی را غارت کرده... و نائب خود را گذاشته برگشت» (ص ۱۰۳). جانشین، قائم مقام، آن که بر جای کسی ایستد (ناظم الاطباء).
- نشان:** «نشان‌ها که از مرهته خواسته بودیم امروز می‌آیند» (ص ۵۱۱). علامتی مخصوص که پادشاهان به فرستادگان خود می‌سپردند تا دلیل بر صحت مأموریت و گفتار ایشان باشد (قائم‌مقامی، ص ۷۹).
- نوبت:** «مصطفی‌خان که رساله‌اش پنج هزار سوار بود هشت هزار سوار مقرر و به ذات خود به منصب پنج‌هزاری و نوبت و پالکی چهاردار و خطاب ببر جنگ بهادر معزز گشت» (ص ۵۱۶). کوس یا دهل بزرگی که چند بار در شب و روز در بارگاه سلاطین نواخته می‌شد (فرهنگ فارسی عمید).
- واقعه‌نویس:** «برای هر روز هفته هفت واقعه‌نویس مقرر گشت تا احکام حضور را مضبوط داشته دفتری جداگانه مقرر دارند تا عندالحاجه معلوم تواند شد فلان روز و فلان تاریخ این حکم اصدار یافته» (ص ۲۰۰). از مناصب دولتی دوره صفویه که صاحب آن اموری چون انشای جواب نامه‌های رسیده به دربار را برعهده داشته است.
- وظیفه‌خواران:** «در مآکولات با جمیع منتسبان و وظیفه‌خواران مساوات می‌جست» (ص ۶۱۲). وظیفه‌خور؛ کسی که وظیفه و مستمری می‌گیرد (فرهنگ فارسی عمید).
- وکیل:** «مصطفی‌خان وکیل خود را با فرد حساب مشاهره خود مع همراهمان خاطرخواه بدون دادن تصحیح و موجودات فرستاده درخواست مبلغ مذکور نمود» (ص ۵۳۳). کارمند مسئول جمع‌آوری دستمزد کارکنان (رفیعا، ص ۱۷۶).
- وکیل السلطنه:** «در آن ایام اکبرشاه سیزده سال داشت... بیرام‌خان خان‌خانان مدبرالملک وکیل السلطنه گردید» (ص ۱۶۶).

شخصی که در زمان خردسالی پادشاه امور سلطنت را به‌دست می‌گرفت و معمولاً از امرای بزرگ دربار بود (متن).
وکیل دربار: «منعم‌خان را که در شاهزادگی وکیل دربار و گاهی دیوان سرکارش بود به خطاب خانخانی و عطای قلمدان وزارت سرافرازی داد» (ص ۳۸۰).
کسی که واسطه میان امرا و سلاطین بوده و تقاضای مردم را به آنان می‌رسانیده (فرهنگ فارسی).
وکالت کل: «پدرش خطاب اعتمادالدوله و به منصب والای وکالت کل سرافراز شد» (ص ۲۴۱).

مقامی در عهد صفویه که مترادف با نیابت سلطنت بود (فرهنگ فارسی).
وکالت مطلق: «بهبادرشاه آصف‌الدوله را به عطای خلعت وکالت مطلق که نیابت پادشاه و مافوق از وزارت است اختصاص بخشید» (ص ۴۷۷). وکالت مطلق مقامی بالاتر از وزیر بود (متن).

هراول: «عبدالعلی‌خان بهادر که هراول و مقدمه‌الجیش بود فرمان داد» (ص ۵۴۴).
فوجی که از همه پیش باشد (غیاث اللغات).
هزاری ذات: «... به منصب هزارای ذات و پانصد سوار و خطاب راجگی سرافراز نمود» (ص ۲۴۶).

از مناصب هندی، سرکرده هزار سوار، معادل مین‌باشی که ماهیانه هشت هزار و دویست روپیه دریافت می‌کرد (ابوالفضل علامی، ص ۱۴۳). یکی از مناصب و مقامات متداول در هند قدیم می‌باشد و به گفته صاحب غیاث اللغات صاحب منصب پانصدی ذات را هشت لکه دام مقرر باشد چون چهل دام یک روپیه می‌شود بدین حساب هشت لک دام را بست (بیست) هزار روپیه مقرر باشد (غیاث اللغات). با توجه به توضیحات غیاث اللغات در خصوص پانصدی ذات، بنابراین هزارای ذات دوبرابر پانصدی حقوق دریافت می‌کرده است.
هفت هزارای: «اول شخصی که به منصب هفت هزارای سرافرازی یافت خان اعظم بود» (ص ۱۸۱).

به‌عنوان منصب آمده است؛ ولی توضیحی درباره این منصب نیست و از

فحوای عبارت برمی‌آید که منصب نظامی و ظاهراً فرماندهی هفت هزار سپاهی بوده است (آئین اکبری).

یتاقداران: «سوم یتاقداران و دربانان چهارم برخی کارخانه پنجم مطبخ» (ص ۱۴). پاس و پاس داشتن و محافظت کردن (برهان قاطع)؛ پاسبانی یعنی چوکی (غیاث اللغات)؛ پاسبانی و پاس داشتن یعنی چوکی (آندراج).
یرلیغ: «در این هنگام یرلیغ گیتی مطاع به نام زبده امرای اعظام صادر گردید» (ص ۳۱۰).

واژه‌ای ترکی - مغولی است، از اصطلاحات دیوانی دوره ایلخانان بوده و به کلیه انواع فرمان‌ها اطلاق می‌شده است. در جهانگشای جوینی و جامع‌التواریخ رشیدی به جز چند مورد که اصطلاح «مثال» را استعمال کرده‌اند. همه‌جا یرلیغ به کار رفته است (قائم‌مقامی، ص ۶۳).

یساول: «آمدورفت سفرا و یساولان بنابر ابلاغ احکام و طلب کاغذ مداخل و مخارج صوبه بلکه گاهی غلظتی و شدتی از یساولان به عمل می‌آمد» (ص ۶۶۵). سواری که ملازم امرا و رجال بزرگ باشد (ناظم الاطباء)؛ مأمورتشریفات درباری به‌طور عام (لغت‌نامه).

یوزباشی: «جانی‌بیک یوزباشی غلامان خاصه و نجف‌قلی‌بیک ولد قراق‌خان و سایر جماعه بر سپاه غنیم حمله‌آور گشته» (ص ۲۷۹). سردار صد کس (آندراج).

نتیجه‌گیری

بررسی اصطلاحات دیوانی در سیر المتأخرین شناخت عمیق‌تری از نفوذ ریشه‌های دیوان‌سالاری ایرانی در سیستم اداری هندوستان را ممکن می‌سازد. این کتاب را می‌توان معرف عصر همسویی فرهنگی ایران و هند قلمداد کرد. گردآوری و بررسی این اصطلاحات گویای این واقعیت است که با سلطه غزنویان در هندوستان، اصطلاحات بسیاری از سازمان اداری ایران وارد دیوان و دربار هند گردید. در دوره‌های بعدی تاریخ ایران همسان با تغییر حکومت‌ها این اصطلاحات نیز دچار تحول و تطور شدند که همین تغییرات در اصطلاحات دیوانی شبه‌قاره با تفاوت جزئی قابل مشاهده است؛ برای نمونه

منصب میربخشی از دوره ایلخانان تا تیموریان دستخوش تغییر بار معنایی گردید که در شبه‌قاره نیز همین تغییر قابل درک است.

با شروع دوره صفویان که هم‌عصر با گورکانیان هند است، حیطة نفوذ این اصطلاحات در شبه‌قاره با بسامد و بسط بیشتری همراه شد؛ به طوری که در دوره اکبرشاه گورکانی دفاتر هندیان به سبک دفاتر ایران نوشته شد. شاید بتوان اصطلاحات دربار و دیوان و سنت‌های گورکانیان هند را با اختلاف اندکی همسان با اصطلاحات و اسلوب دربار و دیوان صفویان دانست.

همچنین این کتاب در تسهیل بررسی تأثیرگذاری ایرانیان در انسجام سیستم اداری هند نقش بارزی دارد. در مجموع بررسی اصطلاحات اداری و دیوانی سیر المتأخرین نشان داد جز در موارد معدودی از جمله اسامی و وسایل جنگی و اوزان و سنجش‌ها، اکثر این اصطلاحات ریشه در دیوان‌سالاری ایرانی دارد؛ از جمله نظام مالی، نظام قضایی، دیوان انشاء، نظام پست و... که بیانگر سنت‌های دیوانی غنی و تمدن فاخر ایران است.

منابع

ابوالفضل علامی، آیین اکبری، به تصحیح سید احمد، مسلم یونیورسیتی، علیگر، ۲۰۰۵.
استرآبادی، محمد مهدی بن محمد نصیر، فرهنگ سنگلاخ (فرهنگ ترکی به فارسی)، مرکز، تهران، ۱۳۷۴.

بخاری، سلیمان، لغت ترکی چغتای و عثمانی، ترجمه و تحشیه حسن عبداللهی جهانی (اوموداوغلو)، دنیز چین، تبریز، ۱۳۹۲.

بردسیری، میر محمد سعید مشیزی، تذکره صفویه، علم، تهران، ۱۳۶۹.
برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲.
بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۶.

جعفری، یعقوب، کوثر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۷.
خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام، تاریخ حبیب السیر، خیام، تهران، ۱۳۸۰.
داعی‌الاسلام، محمد علی، فرهنگ نظام، دانش، تهران، ۱۳۶۲.
دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، سازمان لغت‌نامه دهخدا، تهران، ۱۳۷۷.
دورانت، ویلیام جیمز، تاریخ تمدن؛ مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی و

- امیرحسین آریان‌پور، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.
- رامپوری، غیاث‌الدین، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- رفیعا، محمد رفیع بن حسن، دستور الملوک، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۶.
- شاد، محمد پادشاه، فرهنگ آندراج، زیر نظر سید محمد دبیرسیاقی، خیام، تهران، ۱۳۶۰.
- صبا، محمد مظفرحسین، تذکره روز روشن، تصحیح محمدحسین رکن‌زاده، کتابخانه رازی، تهران، ۱۳۴۳.
- عددی بیگ شیرازی، تکملة الاخبار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی، نی، تهران، ۱۳۶۹.
- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.
- فرشته، محمدقاسم استرآبادی، تاریخ فرشته، تصحیح محمدرضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷-۱۳۹۳.
- فروزانی، سید ابوالقاسم، سلجوقیان از آغاز تا فراجام، سمت، تهران، ۱۳۹۳.
- فلور، ویلم، تاریخ مالی ایران در روزگار صفویان و قاجاریان (۱۵۰۰-۱۹۲۵)، ترجمه ابوالقاسم سری، توس، تهران، ۱۳۹۵.
- فیروزالدین، مولوی، فیروزاللغات، لاهور، بی تا.
- فائهمقامی، جهانگیر، مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۹۴.
- گلچین معانی، احمد، کاروان هند، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.
- لمتون، آن کاترین سوائنفورد، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷.
- مصطفی حیدر زیدی، تاریخ‌نویسی در دوره تیموریان متأخر، دانشگاه جی سی لاهور، لاهور، ۲۰۰۴.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.
- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران، ۱۳۴۹.
- مینورسکی، ولادیمیر فدروویچ، سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، کتابفروشی زوار و انجمن کتاب، تهران، ۱۳۳۴.
- نفیسی، علی‌اکبر، فرهنگ ناظم الاطباء (فرهنگ نفیسی)، به اهتمام سعید نفیسی، خیام، تهران، ۱۳۲۴.
- نهر، جواهرلعل، کشف هند، محمود تفضلی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی